

# نقش نظریه فضاهاى ذهنى در برطرف کردن نابهنجاری معنایى و ابهام‌زدایی ارجاعی

ارسلان گلفام<sup>۱</sup>

سپیده عبدالکریمی<sup>۲</sup>

## چکیده

پژوهش حاضر کوششى است برای تبیین مفهوم فضای ذهنی، بررسی رابطه میان فضاهاى ذهنی و مجاز و نقش نظریه مذکور در برطرف کردن نابهنجاری معنایى و ابهام‌زدایی ارجاعی. همچنین، در این پژوهش عناصر زبانی فضا‌ساز معرفی و عملکرد آنها بررسی خواهد شد. نگارندگان در مقام فارسی‌زبانان مسلط بر زبان‌های انگلیسی و آلمانی و آشنا با زبان فرانسه، به منظور ارائه داده‌ها به طور عمده از شم زبانی خود بهره برده‌اند و داده‌های آلمانی و فرانسه را نیز به محک دیگر افراد مسلط بر زبان‌های مذکور سپرده‌اند. یافته‌های این پژوهش نشان دادند وجوه متفاوت فعل، محمول-های متغیر و عبارات اشاره‌ای نمونه‌هایی از عناصر زبانی فضا‌ساز هستند که وجود آنها، باز نمود فضاهاى ذهنی در زبان تلقی می‌شود و از آنجا که عناصر زبانی فضا‌ساز در زبان‌های مذکور کارکردی مشترک دارند، این باز نمود در زبان‌های طبیعی به شیوه‌های گوناگون، از یک سو بازتاب عملکرد مشترک ذهن بشر در رمزگذاری‌های زبانی است و از سوی دیگر، گواهی است بر بازتاب توانایی‌های شناختی غیرزبانی انسان در زبان که این امر به نوبه خود، وجود جهانی‌های شناختی را در زبان‌های طبیعی حتمی می‌نمایاند.

**واژه‌های کلیدی:** نظریه فضاهاى ذهنی، محمول‌های متغیر، ارزش متغیر، تقطیع ذهنی و جهانی‌های شناختی.

## ۱- مقدمه

فضای ذهنی<sup>۳</sup> فضایی است فرضی، که الزاما در تقابل با فضای واقعی (جهان پیرامون ما)، قرار می‌گیرد. فضای ذهنی ممکن است در ذهن گوینده/نویسنده یا شنونده و یا هر دوی آنها شکل گیرد. صفوی (۱۳۷۹: ۳۸۰) فضاهاى ذهنی را معادل شناختی همان جهان‌های ممکن می‌داند. قائل شدن

golfamar@yahoo.com

<sup>۱</sup> - عضو هیئت علمی گروه زبان‌شناسی دانشگاه تربیت مدرس

sepidehabdolkarimi79@gmail.com

<sup>۲</sup> - دانشجوی دکتری زبان‌شناسی دانشگاه تربیت مدرس

<sup>۳</sup> -mental space

به وجود فضاهای ذهنی هنگام ارائه نظریه‌ای در مورد زبان و توصیف این ابزار کارآمد برای ایجاد ارتباط، ضروری می‌نماید، زیرا بدون در نظر گرفتن جهان‌های ممکن، نظریه زبان‌شناختی، از تبیین واقعیت‌های زبانی ناتوان می‌ماند؛ چنان‌که، رویکرد زایشی به دلیل قائل نشدن به وجود فضاهای ذهنی، در تبیین رفع نابهنجاری معنایی از جملاتی که به لحاظ معنایی ناهنجار هستند و نیز زدودن ابهام ارجاعی از گروه‌های اسمی مبهم با دشواری رو به رو است.

## ۲- فضاهای ذهنی و مجاز

فضاهای ذهنی با مفهوم دیگری به نام «مجاز» ارتباط نزدیکی دارد. مجاز عبارت است از استفاده از واژه‌ای به جای واژه دیگر، به گونه‌ای که با کاربرد آن، منظور گوینده اشاره به واژه دوم باشد. صفوی (۱۳۸۳: ۱۱۵) مجاز را کاربرد واژه در معنی‌ای غیر از معنی اصلی‌اش معرفی می‌کند. به عنوان مثال ممکن است کودکی در بازگشت به خانه و در پاسخ به مادرش که به او گفته بود «برو از عباس آقا شیر و ماست بخر» این جمله را بگوید: «رفتم، ولی عباس آقا بسته بود». قطعاً منظور کودک از کاربرد واژه «عباس آقا» اشاره به «مغازه عباس آقا» است، زیرا مفهوم باز یا بسته بودن در مورد هیچ فردی صدق نمی‌کند. نمونه‌ای دیگر از مجاز صحنه‌ای است که در آن فروشنده به خریداری که به منظور خرید کتاب «سو و شون» وارد کتاب‌فروشی شده است می‌گوید: «اصلاً دانشور نداریم». منظور نویسنده قطعاً «آثار» سیمین دانشور است، حال آن که نام وی را به مجاز، به جای آثارش به کار برده است.

لی (۲۰۰۱: ۹۷)<sup>۱</sup> به پیروی از فوکونیه<sup>۲</sup> به واژه نخست زیر عنوان «واژه حقیقی»<sup>۳</sup> و به واژه دوم زیر عنوان «واژه هدف»<sup>۴</sup> اشاره می‌کند. «دانشور» در مثال ارائه شده در سطور بالا، «واژه حقیقی» و «آثار سیمین دانشور»، «واژه هدف» است. کاربرد مجاز به هیچ روی محدود به متون ادبی نیست و در زندگی و گفتگوهای روزمره نیز در سطح گسترده‌ای مورد استفاده قرار می‌گیرد. لی (همان، ۹۸) دو دلیل را برای استفاده از مجاز در زبان بر می‌شمارد: یکی رعایت اصل اقتصاد، که هادی (۱۳۸۴: ۹۵) نیز با اشاره به همین نکته می‌گوید «استفاده از مجاز، سخن را از ایجاز بهره‌مند می‌کند» و دیگر، حضور مکان یا شخص به صورت پس زمینه‌سازی شده در واژه یا عبارت هدف است.

هنگام کاربرد مجاز، یا به بیان دقیق‌تر، با کاربرد یک واژه و افاده معنی‌ای دیگر از آن، جز مصداق اصلی واژه، مصداقی دیگر، برای آن در نظر گرفته‌ایم و بدین ترتیب، به وجود دو فضا قائل

<sup>۱</sup>-D. Lee

<sup>۲</sup>- Fauconnier

<sup>۳</sup>- trigger

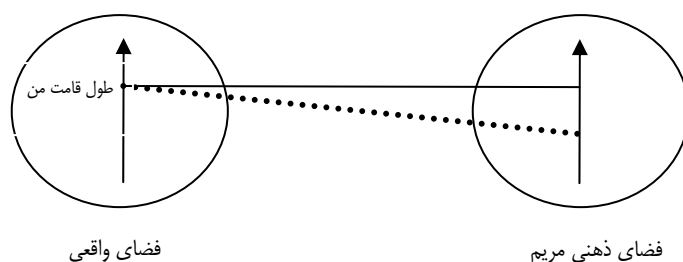
<sup>۴</sup>- target

شده‌ایم که در یکی، فقط مصداق «واژه هدف» وجود دارد (فضای واقعی) و در دیگری، هم مصداق «واژه حقیقی» و هم مصداق «واژه هدف» موجود است، که اولی، پس‌زمینه‌سازی شده است. بنابراین، آنچه در سنت ادبی مجاز نامیده شده است، در رویکرد شناختی، در قالب نظریه فضاهای ذهنی توضیح داده شده و تبیین می‌گردد.

## ۲-۱- نقش فضاهای ذهنی در برطرف کردن نابهنجاری معنایی

نظریه فضاهای ذهنی نقشی مهم در چارچوب زبان‌شناسی شناختی ایفا می‌کند و اهمیت آن، از فراهم کردن دلایل و توضیح‌هایی روشن در مورد بسیاری از پدیده‌های زبانی ناشی می‌شود. با مد نظر قرار دادن این نظریه، جمله‌هایی که در نگاه نخست به لحاظ معنایی نابهنجار به نظر می‌رسند، درست و بدون ایراد تلقی خواهند شد. جمله‌ای مانند «من از خودم کوتاه (قد) ترم» قطعا در رویکرد معنی‌شناختی چامسکیایی، به لحاظ معنایی، نابهنجار تلقی می‌شود، زیرا دربردارنده تناقض است. با افزودن عبارتی مانند «مریم همیشه فکر می‌کرد»، نابهنجاری این جمله برطرف می‌شود؛ چنان‌که، در جمله «مریم همیشه فکر می‌کرد که من از اینی که هستم، کوتاه‌ترم»، هیچ‌گونه نابهنجاری معنایی دیده نمی‌شود. بدون در نظر گرفتن «نظریه فضاهای ذهنی» امکان ارائه توضیحی برای رفع نابهنجاری معنایی جمله مذکور با افزودن عبارتی دیگر به آن وجود ندارد. اینک دلیل رفع نابهنجاری معنایی این جمله را با تکیه بر نظریه فضاهای ذهنی بررسی می‌کنیم.

چنان‌که پیشتر گفته شد، جمله «من از خودم کوتاه (قد) ترم» نادرست است اما نه به دلیل این که به لحاظ دستوری، از قاعده‌ای تخطی شده است، بلکه به سبب آن که از منظر معنی‌شناختی، نوعی تناقض به شمار می‌رود. واضح است که برای هیچ‌کس میسر نیست که از طول قامت واقعی خود کوتاه‌تر یا بلندتر باشد. حال اگر به جمله «مریم همیشه فکر می‌کرد که من از اینی که هستم، کوتاه‌ترم» بار دیگر توجه کنیم، می‌بینیم جمله‌ای که نوعی تناقض به شمار می‌رفت، و به لحاظ معنانشناختی نابهنجار تلقی می‌شد، اکنون با افزودن عبارت «مریم همیشه فکر می‌کرد»، درست و عادی شده است. دلیل آن قائل شدن به یک فضای ذهنی در مورد جمله اول، و دو فضای ذهنی در مورد جمله دوم است. در فضای واقعی، کوتاه‌تر بودن از طول قامت واقعی خود میسر نیست، زیرا در آن فضا (عالم واقع)، تنها یک نقطه معین روی پیوستار طول قامت «من» وجود دارد و نه دو تا. اما هنگامی که افزون بر فضای واقعی، با فضای ذهنی فردی دیگر (مریم) رو به رو باشیم، با توجه به مجزا بودن فضای ذهنی مریم از فضای واقعی، این امکان وجود دارد که طول قامت من در فضای ذهنی مریم از طول آن در فضای واقعی کمتر باشد، زیرا در این حالت دو پیوستار مربوط به طول قامت من، در دو فضای متفاوت وجود دارد.



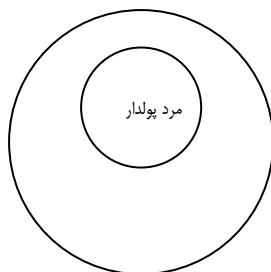
شکل ۱

## ۲-۲- نقش نظریه فضاهای ذهنی در ابهام زدایی ارجاعی

نظریه فضاهای ذهنی افزون بر زدودن برچسب ناهنجاری معنایی از جملات، به ابهام زدایی ارجاعی نیز کمک می‌کند. برای مثال، جمله زیر را در نظر بگیرید:

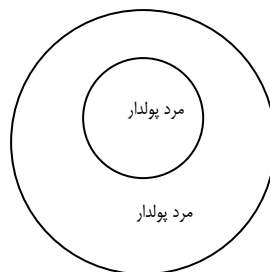
۱- مینا می‌خواهد با یه مرد پولدار ازدواج کنه.

در همان نگاه نخست، می‌توان برای این جمله دو گونه خوانش قائل شد (و از همین رو است که آن را جمله‌ای مبهم می‌دانیم): یکی این که فردی که مینا قصد ازدواج با او را دارد پولدار است؛ به بیان دیگر، در فضای واقعی فردی وجود دارد که مینا قصد ازدواج با او را دارد و او پولدار است. دوم این که، مینا قصد ازدواج با فردی را دارد که پولدار باشد. در خوانش نخست، هم در فضای واقعی و هم در فضای ذهنی مینا (که از این پس آن را فضای خواست مینا خواهیم نامید)، فردی که پولدار است و وی قصد دارد با او ازدواج کند، وجود دارد. اما در خوانش دوم، چنین فردی فقط در فضای خواست مینا وجود دارد و نه در فضای واقعی. در شکل‌های زیر که نشان‌دهنده خوانش‌های متفاوت جمله فوق هستند، دایره بزرگ نمایانگر فضای واقعی و دایره کوچک نمایانگر فضای تمایل مینا است.



خوانش دوم

شکل ۲- ب



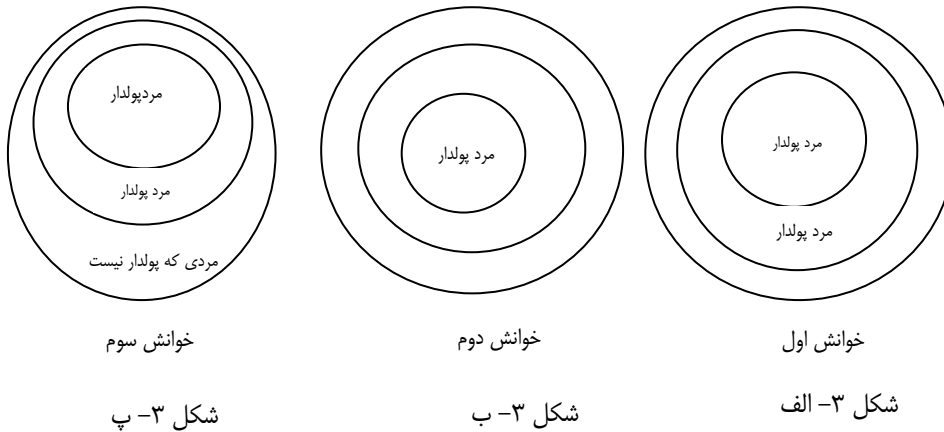
خوانش اول

شکل ۲- الف

حال جمله زیر را در نظر بگیرید:

۲- مینا فکر می‌کند می‌خواهد با مرد پولداری ازدواج کند.

افزون بر دو خوانش پیشین، خوانش دیگر این جمله بیانگر آن است که فضای واقعی دیگری وجود دارد که در آن، مردی پولدار نیز هست و مینا قصد ازدواج با او را دارد. نکته حائز اهمیت آن است که او مطمئن نیست که واقعا می‌خواهد با او ازدواج کند یا نه. بنابراین، در این حالت، سه فضا را در نظر گرفته‌ایم: یکی فضای واقعی، دیگری فضای خواست مینا و سومی فضای اطمینان وی. در خوانش دیگری، در فضای واقعی فرد پولداری وجود ندارد. او فقط در فضای ذهنی مینا وجود دارد. بنابراین، او می‌خواهد فردی که با او ازدواج می‌کند، پولدار باشد. البته وی از بابت خواست خود، اطمینان کافی نیز ندارد. در خوانش سوم، هم در فضای واقعی، هم در فضای اطمینان مینا و هم در فضای خواست وی فردی وجود دارد؛ با این تفاوت که فردی که در فضای اطمینان و فضای تمایل مینا وجود دارد پولدار است اما مردی که در فضای واقعی حضور دارد پولدار نیست و مینا به اشتباه تصور می‌کند که او پولدار است. در شکل‌های زیر دایره بزرگ، نمایانگر فضای واقعی است، دایره متوسط، نمایانگر فضای اطمینان مینا و دایره کوچک، نمایانگر فضای خواست و تمایل او است.



### ۲-۳- فضاهای ذهنی و وجه فعل

«وجه»، چنانکه کریستال<sup>۱</sup> (۲۰۰۳:۲۹۹) اشاره می‌کند، واژه‌ای است که در مطالعات نظری و توصیفی در مورد افعال به کار می‌رود. وجوه گوناگون فعل، اعم از اخباری، التزامی، شرطی و امری، تقابل معنایی و نحوی ایجاد می‌کنند. از منظر معنایی، وجه فعل<sup>۲</sup> نشان‌دهنده موضع گوینده در برابر

<sup>۱</sup>- D.Crystal

<sup>۲</sup>- mood

واقعیت، در قالب محتوای گزاره‌ای است که بیان می‌کند. موضع گوینده، از راه به کارگیری صورت-های متفاوت تصریفی فعل و در مواردی، کاربرد افعالی با معانی خاص، مانند *must*, *can*, *may* و ... در زبان انگلیسی، نمایان می‌شود و از همین رو است که این فعل‌ها، وجهه<sup>۱</sup> خوانده می‌شوند. در برخی زبان‌ها همچون فارسی، آلمانی و فرانسه، تفکیک فضاهای ذهنی به منظور درک صحیح معنی جمله، با کاربرد عناصر زبانی خاصی مشخص می‌شود. عامل زبانی مؤثر در تفکیک فضاها و روشن‌تر شدن معنی جمله در این زبان‌ها، «وجه فعل» است. در زبان‌های فارسی، آلمانی و فرانسه، وجه فعل، مشخص‌کننده آن است که در تعبیر و تفسیر معنی جمله قائل شدن به وجود چند فضا ضرورت دارد. مثال ۱ را در قالب دو جمله متفاوت در ذیل با شماره‌های ۳ و ۴ بازنویسی می‌کنیم:

۳- مینا می‌خواد با مردی ازدواج کنه که پولداره.

۴- مینا می‌خواد با مردی ازدواج کنه که پولدار باشه.

واضح است در جمله ۳، که فعل «است» در آن به کار رفته، به مردی اشاره می‌شود که در فضای واقعی وجود دارد و از این رو نیازی به قائل شدن به فضای ذهنی دیگری؛ مثلاً فضای خواست مینا برای داشتن تعبیر درست از معنی جمله نیست. بنابراین، برای نشان دادن مفهوم این جمله در قالب تصویر، تنها به یک دایره نیاز خواهیم داشت و آن دایره، نمایانگر فضای واقعی است. در جمله ۴ نیز عدم حضور مردی پولدار در فضای واقعی به دلیل حضور فعل «باشد»، به روشنی درک می‌گردد. این وضوح، در تعبیر و تفسیر معنی جمله، از به کار رفتن دو وجه متفاوت، یکی اخباری و دیگری التزامی ناشی می‌شود. در این مورد نیز برای بازنمایی مفهوم جمله در قالب تصویر، تنها به یک دایره نیاز خواهیم داشت که این بار، دایره، نمایانگر فضای خواست مینا است.

در زبان آلمانی نیز، وضع بر همین منوال است. جمله‌های زیر را به عنوان مثال در نظر

بگیرید:

5-Sara spricht Französisch sehr gut, weil sie Französin ist .

(سارا خیلی خوب فرانسه صحبت می‌کند، زیرا فرانسوی است.)

6-Sara spricht Französisch so gut, als ob sie Französin wäre.

(سارا این قدر خوب فرانسه صحبت می‌کند که انگار فرانسوی است.)

فعل به کار رفته در جمله ۵ بیانگر آن است که سارا حقیقتاً اهل فرانسه است، اما وجه متفاوت فعل در جمله ۶، مبین آن است که سارا حقیقتاً فرانسوی نیست، اما تا اندازه‌ای بر زبان فرانسه تسلط دارد، که گویی اهل فرانسه است. چنان‌که مشهود است، وجه متفاوت فعل در مورد این دو جمله از

<sup>۱</sup> - modals

زبان آلمانی، در زبان فارسی باز نموده نمی‌شود. افزون بر وجه فعل، وجود واژه als ob به معنای «انگار که»، وجود فضای دیگری جز فضای واقعی را مسجل می‌کند، زیرا این واژه در زمره «واژه-های فضا ساز» در زبان آلمانی قرار دارد. حال مثال‌های زیر را از زبان فرانسه در نظر بگیرید:

7-El veut se mariée avec quelqu'un qui est mince.

(او (مؤنث) می‌خواهد با فردی ازدواج کند که لاغر است.)

8-El veut se mariée avec quelqu'un qui soit mince.

(او (مؤنث) می‌خواهد با فردی ازدواج کند که لاغر باشد.)

در جمله ۷ وجه فعل، اخباری و مبین آن است که فرد لاغری در فضای واقعی وجود دارد، حال آن که در جمله ۸ وجه فعل، التزامی و مبین آن است که فرد لاغری در فضای واقعی وجود ندارد. وجه متفاوت فعل در جمله‌های ۷ و ۸ در زبان فارسی نیز بازنموده می‌شود.

حال به جمله زیر از زبان انگلیسی توجه فرمایید:

9-John wants to hire a tall man.

در همان نگاه نخست، می‌توان برای این جمله دو گونه خوانش قائل شد: یکی این که فردی که جان قصد استخدام او را دارد بلند قد است. به بیان دیگر، در فضای واقعی فردی وجود دارد که جان قصد استخدام او را دارد و او بلند قد است. دوم این که جان قصد استخدام فردی را دارد که بلند قد باشد و البته چنین فردی در فضای واقعی حضور ندارد. از آنجا که عنصر زبانی خاصی در جمله حضور ندارد که نشان دهنده فضای خاصی، مثلاً فضای واقعی یا فضای خیالی باشد، برای داشتن تعبیری درست از معنی جمله باید به وجود دو گونه خوانش قائل شد. در خوانش نخست، هم در فضای واقعی و هم در فضای ذهنی جان، فردی بلند قد که وی قصد استخدام او را دارد وجود دارد. اما در خوانش دوم چنین فردی فقط در فضای خواست جان وجود دارد و نه در فضای واقعی. بنابراین، از آنجا که در این جمله وجه متفاوتی از فعل وجود ندارد که نشان دهد برای داشتن تعبیری درست از معنای جمله قائل شدن به وجود چند فضای ذهنی ضروری است، ناگزیر دو یا چند خوانش معنایی برای جمله‌هایی از این دست در نظر می‌گیریم. برای بازنمودن معنای جمله ۹ در قالب تصویر، دو دایره، همانند دایره‌های ترسیم شده در بخش ۲-۲ خواهیم داشت (← شکل‌های ۲-۲ الف و ۲-ب).

به این نکته نیز باید توجه داشت که در زبان انگلیسی، وجه فعل در مواردی دیگر جز مثال فوق، مشخص کننده ضرورت در نظر گرفتن فضای واقعی و یا فضای ذهنی است. به عنوان مثال جمله زیر را در نظر بگیرید:

10-I wish that cyclist would not have been there.

در جمله ۱۰ وجه متفاوت فعل «بودن» و نیز حضور واژه wish که واژه‌ای «فضا ساز» است، ضرورت در نظر گرفتن فضایی متفاوت و در تضاد با فضای واقعی را مبرهن می‌سازد.

بنابراین، می‌توان نتیجه گرفت وجود وجوه متفاوت فعل در زبان‌ها، نشانه‌ای است از قائل شدن انسان‌ها به فضاهای ذهنی که این خود، از یک سو، بازتابی است از عملکرد مشترک ذهن انسان‌ها و از سوی دیگر، بازتاب توانایی‌های شناختی غیرزبانی انسان‌ها در زبان می‌باشد.

## ۲-۴- نظریه فضاهای ذهنی و محمول‌های متغیر

گونه‌ای از ابهام ارجاعی<sup>۱</sup> با محمول‌های متغیر ارتباط دارد. محمول‌های متغیر دربردارنده یک فعل، همراه با یک صفت و یا قید هستند(لی، همان: ۱۰۹). «بزرگ‌تر شدن»، «کوچک‌تر شدن»، «تندتر رفتن» و «بلندتر شدن» نمونه‌هایی از محمول‌های متغیر هستند. محمول‌های متغیر سبب می‌شوند یک گروه اسمی از نظر ارجاعی مبهم باشد؛ بدین معنی که می‌توان به وجود دو حالت در مورد مصداق آن گروه اسمی قائل شد: یکی این که مصداق گروه اسمی، واحد است و دیگر این که، آن گروه اسمی تنها یک مصداق ندارد. برای مثال جمله‌های زیر را در نظر بگیرید:

۱۱- ماشین داریوش روز به روز مجهزتر میشه.

۱۲- رنگ پرهای این پرنده از سرش تا دمش به تدریج تیره‌تر می‌شه.

در مورد مثال ۱۱، «مجهزتر شدن»، محمول متغیری است که سبب می‌شود گروه اسمی «ماشین داریوش» با ابهام ارجاعی رو به رو باشد؛ بدین ترتیب که خواننده جمله در وهله نخست در نمی‌یابد که آیا این گروه اسمی تنها یک مصداق در جهان بیرون دارد یا بیشتر. چنانچه گروه اسمی مذکور، تنها یک مصداق داشته باشد، جمله این گونه تعبیر می‌شود که داریوش مدام با افزودن قطعه‌ای بر ماشین خود، آن را مجهزتر از پیش می‌کند. از سوی دیگر، گروه اسمی «ماشین داریوش» می‌تواند بیش از یک مصداق نیز داشته باشد. در این صورت، تعبیر جمله این گونه خواهد بود که داریوش در فاصله‌های زمانی اندک، ماشین خود را می‌فروشد و ماشین دیگری می‌خرد و هر بار نیز ماشین جدید وی از ماشینی که فروخته، مجهزتر است. در حالت دوم، گفته می‌شود که جمله «خوانش متغیر»<sup>۲</sup> دارد، زیرا گروه اسمی «ماشین داریوش» متغیر است یا به بیان دقیق‌تر، بر مصداق‌هایی دلالت دارد که در هر برهه زمانی با مصداق پیشین، از نظر تجهیز به امکانات گوناگون، متفاوت است. از هر یک از این مصداق‌ها زیر عنوان «ارزش متغیر»<sup>۳</sup> «ماشین داریوش» نام برده می‌شود.

با در نظر گرفتن فضاهای ذهنی، از چنین مواردی ابهام زدایی می‌شود و می‌توان تفسیرهای قابل پذیرشی برای معنی جمله یافت؛ مثلاً در مورد مثال ۱۱، در خوانش دوم، چند فضای ذهنی وجود

<sup>۱</sup> - referential ambiguity

<sup>۲</sup> - variable reading

<sup>۳</sup> -value for the variable

دارد که در هریک از آنها «ماشین داریوش» نسبت به فضای پیشین به امکانات بیشتری مجهز شده است، حال آن که در خوانش نخست، تنها یک فضای ذهنی وجود دارد.

در مثال ۱۲ نیز، عبارت «از سرش تا دمش» توالی‌ای از فضاهای ذهنی را به وجود می‌آورد که در هریک، گونه‌ای خاص از رنگ پرهای پرنده وجود دارد (در هر فضا رنگ پرهای پرنده، تیره‌تر از فضای پیشین است).

در مثال‌های ۱۱ و ۱۲، هر دو گروه اسمی یا به بیان دقیق‌تر، موضوع محمول‌های متغیر، دارای هسته مفرد هستند: رنگ و ماشین، اما در بیشتر موارد، این گروه‌های اسمی دارای هسته جمع می‌باشند. به عنوان مثال، جمله‌های زیر را در نظر می‌گیریم که هر کدام، دربردارنده یک «محمول متغیر» است و هر محمول، یک گروه اسمی را به عنوان موضوع در اختیار دارد که هسته هر گروه اسمی یک اسم جمع است:

۱۳- هر چه دورتر می‌شویم، شمشادها کوتاه‌تر می‌شوند.

۱۴- به تدریج که از زمین فاصله می‌گیریم، آدم‌ها کوچک‌تر می‌شوند.

۱۵- در این ردیف مانتوهای قهوه‌ای قرار دارند که از چپ به راست رنگشان روشن‌تر می‌شود.

در جمله ۱۳ عبارت «هرچه بیشتر دور می‌شویم»، در جمله ۱۴ عبارت «به تدریج که از زمین فاصله می‌گیریم» و در جمله ۱۵ عبارت «از چپ به راست»، هریک توالی‌ای از فضاهای ذهنی را ایجاد می‌کند که در هر یک از این فضاهای ذهنی به ترتیب طول شمشادها کوتاه‌تر شده، آدم‌ها کوچک‌تر شده و رنگ مانتوها تیره‌تر می‌شود. در همه موارد موضوع محمول‌ها؛ یعنی شمشادها، آدم‌ها و مانتوها، اسامی جمع هستند.

در مثال‌های فوق، امکان تقطیع ذهنی در جهت معکوس نیز وجود دارد؛ بدین ترتیب که هر یک از جمله‌های فوق را می‌توان در قالب جمله‌های زیر نیز بیان کرد:

۱۶- هر چه نزدیک‌تر می‌شویم، شمشادها بلندتر می‌شوند.

۱۷- به تدریج که به زمین نزدیک می‌شویم، آدم‌ها بزرگ‌تر می‌شوند.

۱۸- در این ردیف مانتوهای قهوه‌ای قرار دارند که از راست به چپ، رنگشان تیره‌تر می‌شود.

امکان «تقطیع ذهنی» در دو جهت متفاوت، و درست و قابل پذیرش بودن هر دو نوع ساخت زبانی، مؤید آن است که چشم انداز؛ یعنی این که گوینده / نویسنده از کدام جهت به پدیده‌ای نگاه می‌کند، در شیوه رمزگذاری زبانی آن نقشی مهم ایفا می‌کند.

تقطیع ذهنی همواره با کمک ساخت‌های زبانی آشکار<sup>۱</sup> صورت نمی‌پذیرد. گاه، عوامل کاربرشناختی به صورت ضمنی (ناآشکارا)<sup>۲</sup> تعیین‌کننده تقطیع ذهنی در جهتی خاص هستند. برای

<sup>۱</sup>- perspective

<sup>۲</sup>- explicit

<sup>۳</sup>- implicit

مثال، چنانچه عمومی بزرگ شیوا چاق باشد، برادر کوچک‌تر از او میانه اندام و کوچک‌ترین عمومی وی لاغر، آن گاه برای رمزگذاری چنین وضعیتی خواهد گفت: «عمومی بزرگم خیلی چاقه، وسطیه نه چاقه نه لاغر، اما عمو کوچیکم لاغره. پسرای مادر بزرگم به ترتیب لاغر می‌شن». برای آخرین جمله امکان تقطیع ذهنی فقط در جهت مذکور وجود دارد و نه در دو جهت. دلیل آن مربوط به وجود ساخت زبانی آشکاری در جمله نیست، بلکه مربوط به این «حقیقت پنهان» در ذهن گوینده و شنونده است که نخست عمومی بزرگ شیوا به دنیا آمده، سپس عمومی کوچک‌تر، و در نهایت، آخرین و کوچک‌ترین عمومی او. البته چنانچه وضعیت مذکور، مثلا در میهمانی‌ای رمزگذاری زبانی شود که نخست کوچک‌ترین عمومی شیوا، سپس برادر بزرگ‌تر او و در نهایت، بزرگ‌ترین عمومی وی وارد شوند، امکان تقطیع ذهنی در دو جهت وجود خواهد داشت و او می‌تواند بگوید: «پسرای مادر بزرگم به ترتیب چاق می‌شن»، اما در شرایطی که در بافتی جدا از بافت موقعیتی مذکور به رمزگذاری زبانی این وضعیت پردازد، تقطیع ذهنی فقط در یک جهت امکان‌پذیر است.

## ۲-۵- نظریه فضاهای ذهنی و عبارات اشاری

چنان که کروزر<sup>۱</sup> (۲۰۰۴:۳۳۲) به نقل از بولر<sup>۲</sup> (۱۹۳۴) بیان می‌کند، عبارت اشاری<sup>۳</sup>، هر عبارتی است که مرجعی در زمان و یا مکان داشته باشد. به اعتقاد هورفرد<sup>۴</sup> و هیزلی<sup>۵</sup> (۱۹۸۳:۶۳) نیز واژه‌های اشاری واژه‌هایی هستند که برخی عناصر معنایی خود را از موقعیتی<sup>۶</sup> می‌گیرند که پاره گفتار دربردارنده آنها در آن موقعیت بیان شده است. به اعتقاد آنها موقعیت مذکور شامل گوینده، شنونده، زمان و مکان است. بنابراین، عبارات اشاری چنانکه از نام آنها برمی‌آید، آن دسته از عناصر زبانی هستند که برای اشاره کردن به کار برده می‌شوند. عبارات اشاری را، بسته به آن که برای اشاره به چه، به کار روند، در سه گروه تقسیم می‌کنند: عبارات اشاری شخصی، عبارات اشاری زمانی و عبارات اشاری مکانی. عبارات اشاری شخصی اساسا دربردارنده گوینده به عنوان اول شخص، مخاطب به عنوان دوم شخص، و دیگر شرکت کنندگان در موقعیت گفتگو به عنوان سوم شخص هستند (کروز، ۲۰۰۴:۳۳۳).

گاه عبارات اشاری شخصی به دلیل مبهم بودن مرجعشان، دارای ابهام در نظر گرفته شده و در زمره عبارات ارجاعی مبهم قرار می‌گیرند. به عنوان مثال، هنگام خواندن کتابی نگاشته شده در زمینه زبان‌شناسی، فاعل جمله «متمم‌های فعل را در دو گروه فاعلی و مفعولی در نظر می‌گیریم»، واژه

<sup>۱</sup>- A. Cruse

<sup>۲</sup>- Bühler

<sup>۳</sup>- deixis

<sup>۴</sup>- J. Hurford

<sup>۵</sup>- B. Heasley

<sup>۶</sup>- situation

«ما» می‌باشد که می‌تواند در بردارنده نگارنده کتاب و دیگر زبان‌شناسان باشد و یا افزون بر نگارنده کتاب و دیگر زبان‌شناسان، خواننده را نیز در مقام فارسی‌زبانی که از این حقیقت آگاه گشته، شامل شود. بنابراین، در تعبیر جمله مذکور به وجود دو فضای ذهنی قائل می‌شویم که در یکی، خواننده کتاب همراه با نگارنده آن و دیگر زبان‌شناسان حضور دارند و در دیگری، تنها نگارنده کتاب و دیگر زبان‌شناسان حضور دارند.

در زبان انگلیسی نیز از آنجا که در تعبیر معنای جمله‌هایی مانند *We close the door after going out*، با ابهام روبه‌رو شده و در نمی‌یابیم که منظور گوینده از به کار بردن واژه ما (we)، در نظر گرفتن خود، همراه با شنونده و دیگر حاضران است و یا تنها خود و دیگر حاضران را با کاربرد واژه ما (we) مد نظر دارد. به دلیل ابهام مرجع ضمیر مذکور، باز دو فضای ذهنی را در نظر می‌گیریم که در یکی، شنونده نیز همراه با گوینده و دیگر حاضران در آن فضا حضور دارد و در دیگری، تنها گوینده همراه با دیگر حاضران، بدون شنونده در آن حضور دارند. اگر حضور شنونده همراه با گوینده و دیگر حاضران، مد نظر گوینده باشد، ضمیر ما (we)، ضمیر در بردارنده (شامل)<sup>۱</sup> در نظر گرفته می‌شود و چنانچه فقط حضور گوینده همراه با دیگر حاضران مد نظر وی باشد، ضمیر ما (we)، انحصاری<sup>۲</sup>؛ یعنی منحصرًا گوینده و دیگر حاضران، بدون حضور شنونده، تلقی می‌گردد. بنابراین، ضمیرهای در بردارنده و انحصاری را نیز می‌توان در زمره فضاها در نظر گرفت.

### ۳- نتیجه‌گیری

پژوهش حاضر کوششی بود برای بررسی نقش نظریه فضاهای ذهنی در بر طرف کردن نابهنجاری معنایی و ابهام‌زدایی ارجاعی از یک سو و معرفی عناصر زبانی فضاها و توضیح و تبیین چگونگی عملکرد آنها در ساختن فضاهای ذهنی از سوی دیگر. ملاحظه کردیم که یکی از مهم‌ترین دستاوردهای رویکرد شناختی در زبان‌شناسی، تبیین و توضیح آن دسته از ویژگی‌های ساخت‌های زبانی است که در رویکرد زایشی نادیده انگاشته شده و مورد بحث و بررسی قرار نگرفته‌اند. نظریه فضاهای ذهنی نقش مهمی در چارچوب زبان‌شناسی شناختی ایفا می‌کند و اهمیت آن، از فراهم آوردن دلایل و توضیح‌هایی روشن، در مورد بسیاری از پدیده‌های زبانی ناشی می‌شود. بدون در نظر گرفتن «نظریه فضاهای ذهنی» امکان ارائه توضیحی برای رفع نابهنجاری معنایی از جمله‌هایی که در چارچوب زایشی به دلیل وجود تناقض، ناهنجار تلقی می‌شوند و رفع این نابهنجاری با افزودن عبارتی دیگر به آنها، وجود ندارد. نظریه فضاهای ذهنی افزون بر زدودن برجسب نابهنجاری معنایی، به ابهام‌زدایی ارجاعی نیز کمک می‌کند.

<sup>1</sup> inclusive

<sup>2</sup> exclusive

در این نوشته، ملاحظه شد که در برخی زبان‌ها، همچون فارسی، آلمانی و فرانسه، تفکیک فضاهای ذهنی با کاربرد عناصر زبانی خاصی مشخص می‌شود. به عنوان نمونه، عامل زبانی مؤثر در تفکیک فضاها و روشن‌تر شدن معنی جمله‌ها در این زبان‌ها، «وجه فعل» بود؛ بدین معنی که در زبان‌های مذکور، وجه فعل، مشخص‌کننده آن است که در تعبیر و تفسیر معنی جمله، در نظر گرفتن فضای واقعی درست است، یا در نظر داشتن فضایی خیالی، و یا هر دو. همچنین، وجه فعل می‌تواند نشان‌دهنده آن باشد که در صورت نیاز به فضای خیالی یا جهانی ممکن در کنار فضای واقعی، برای داشتن تعبیر درست از معنی جمله، به چند جهان ممکن نیاز خواهیم داشت. از سوی دیگر، در زبانی مانند انگلیسی، که گاه عنصر زبانی‌ای برای تفکیک فضاهای موجود احتمالی وجود ندارد، بدون در نظر گرفتن نظریه فضاهای ذهنی، امکان فهم خوانش‌های معنایی احتمالی جمله نیز وجود نخواهد داشت.

یکی دیگر از نتایج پژوهش حاضر قائل شدن به وجود ارتباط بین گونه‌ای از ابهام ارجاعی با محمول‌های متغیر بود. دیدیم که محمول‌های متغیر سبب می‌شوند یک گروه اسمی از نظر ارجاعی مبهم باشد؛ بدین معنی که می‌توان به وجود دو حالت در مورد مصداق آن گروه اسمی قائل شد: یکی این که مصداق گروه اسمی، واحد است و دیگر این که آن گروه اسمی تنها یک مصداق ندارد، بلکه بر مصداق‌هایی دلالت دارد که در فضاهای ذهنی مختلف وجود دارند. با تکیه بر نظریه فضاهای ذهنی می‌توان تعابیر درستی از محمول‌های متغیر نیز داشت.

همچنین، در پی بررسی موضوع‌های محمول‌های متغیر، به این نتیجه رسیدیم که گاه امکان تقطیع ذهنی و رمزگذاری زبانی، به دو شیوه متفاوت، برای گزاره‌های دربردارنده محمول‌های متغیر وجود دارد و گاه، تقطیع ذهنی و رمزگذاری زبانی یکسویه است. عامل دخیل در این امر، عوامل کاربردشناختی هستند.

در پی بررسی عبارات اشاری، عبارات اشاری شخصی را به دو گروه دربردارنده و انحصاری تقسیم کردیم و به این نتیجه رسیدیم که عبارات اشاری مذکور را، از آنجا که دارنده بیش از یک گونه مرجع هستند، می‌توان در زمره فضاها قرار داد. بنابر آنچه تا به اینجا گفته شد، می‌توان نتیجه گرفت که وجه فعل، محمول‌های متغیر، و عبارات اشاری در زمره عناصر فضاها قرار دارند.

به طور کلی می‌توان به این نتیجه رسید که نمود فضاهای ذهنی در زبان‌های طبیعی به شیوه‌های گوناگون، از یک سو بازتاب عملکرد مشترک ذهن بشر در رمزگذاری‌های زبانی است و از سوی دیگر، گواهی است بر بازتاب توانایی‌های شناختی غیرزبانی انسان در زبان وی که این امر به نوبه خود، وجود جهانی‌های شناختی را در زبان‌های طبیعی حتمی می‌نمایاند.

## منابع

- صفوی، کورش، (۱۳۷۹)، *درآمدی بر معنی شناسی*؛ تهران، سوره مهر.
- (۱۳۸۳)، *از زبان شناسی به ادبیات*، تهران، سوره مهر.
- گلفام، ارسلان، (۱۳۸۵)، *اصول دستور زبان*، تهران، سمت.
- هادی، روح الله، (۱۳۸۴)، *آرایه های ادبی*، تهران، شرکت چاپ و نشر کتاب های درسی ایران.
- Buscha J. & Helbig G., (2001) *Deutsche Grammatik*, Berlin & München, Langenscheidt.
- Corréard, Marie- Hélène & Mary O'Neill, (1997). *French Dictionary*, 1<sup>st</sup> edn, UK, Bath Press.
- Croft, W. & Cruse A. (2004). *Cognitive Linguistics*, 1<sup>st</sup> edn, UK, Cambridge University Press.
- Cruse, Alan, (2004). *Meaning in Language*, 2<sup>nd</sup> edn., UK, Oxford University Press,
- Crystal, David, (2003). *A Dictionary of Linguistics & Phonetics*, 5<sup>th</sup> edn., UK, Blackwell.
- Hurford J. & Heasley B. (1983). *Semantics: A Course book*, 1<sup>st</sup> edn, UK, Cambridge University Press.
- Langacker, Ronald, (1991). *Foundations of Cognitive Grammar*, vol.2, Stanford, Stanford university press.
- Lee, David, (2001). *Cognitive Linguistics*, Oxford, Oxford university press.
- Rowlinson, William, (1991). *French Grammar*, 1<sup>st</sup> edn, Oxford, Oxford university press.
- Schwarz, Monika, (1992). *Einführung in die kognitive Linguistik*, Tübingen, Francke.
- Taylor, John R. (1989). *Linguistic Categorization*, 2<sup>nd</sup> edn, Oxford, Clarendon Press.
- Ungerer, F. & Schmid, H. (1997). *Cognitive Linguistics*, 3<sup>rd</sup> edn, New York, Longman,
- Yule, George, (2000). *Pragmatics*, 2<sup>nd</sup> edn, Oxford, Oxford university press, Hong Kong.